

مرجعیت؛ الگوی ایدئال برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سیدرضا موسوی نیا*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۵/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۸

این مقاله با نقد دیدگاه ساختارگرایی نئورئالیستی مدعی است، اگرچه الزامات ساختار نظام بین الملل، الگوی رقابت منطقه‌ای و در مرحله‌ای بالاتر الگوی هژمونی را به نخبگان سیاست خارجی ایران توصیه می‌کند، اما اولویت و هدف سیاست خارجی، رقابت با قدرت‌های منطقه‌ای و یا هژمون‌گرایی نیست. بایسته‌های ناشی از فرهنگ و تمدن ایرانی، تجربیات تاریخی، روندهای داخلی و نظام باورهای نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی، الگوی مرجعیت منطقه‌ای را به عنوان هدف ایدئال برای سیاست خارجی ایران تجویز می‌کنند که این الگو با الگوی هژمونی به غایت متفاوت است. مرجعیت، درست برخلاف راهبرد هژمونی از مؤلفه‌های فرهنگی و انسانی آغاز می‌شود و محصولی مادی و عینی می‌دهد. مرجعیت آغازی یک جانبه از سوی دولتی است که حس عظمت فرهنگی و تمدنی در آن قوی تر است و حس اعتماد به نفس نخبگان سیاسی آن کشور برای حقانیت خود در ایفای نقش مرجعیت منطقه‌ای بسیار بالاست. مرجعیت زمانی محقق می‌شود که کشورهای منطقه‌ای غیرمستقیم و به گونه‌هایی به سیادت آن کشور اذعان کنند، جایگاه کشور مرجع را به مثابه یک تهدید نیندازند، بلکه به او اعتماد داشته باشند و حتی مشروعیت مداخله مثبت به کشور مرجع را در اختلافات منطقه‌ای و حتی امور داخلی کشورشان بدهند.

کلیدواژه‌ها: هژمونی؛ سیاست خارجی؛ مرجعیت؛ ایران

*استادیار روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی؛

Email: Mousavinia.acu.ac.ir

مقدمه

نظریه‌های نئورئالیسم در دانش روابط بین‌الملل با مفروض گرفتن این اصل که ساختار اقتدارگریز در نظام بین‌الملل واقعیتی تعیین‌کننده است و به سختی تغییر می‌کند، اولویت نخست دولت‌های خردمند در عرصه بین‌المللی را قدرت‌یابی و امنیت‌یابی تعریف کرده‌اند. آنها قدرت را تقسیم‌ناپذیر و امری نسبی معرفی می‌کنند و رقابت را اصل بنیادین رفتار کشورها می‌دانند. به‌زعم آنها، مشارکت و همکاری در روابط بین‌الملل یک هدف نیست، بلکه ابزاری برای تحقق منافع و جمع‌آوری قدرت بیشتر است. این نوع نگاه به روابط بین‌الملل ساختارمحور بوده و فضای محدودی برای نقش کارگزاری و ملی به‌خصوص نظام باورهای تصمیم‌گیران سیاسی باقی می‌گذارد. اگر به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دیدگاه ساختارمحور پردازیم، ایران در ساختار اقتدارگریز نظام بین‌الملل دچار هراس امنیتی است و با توجه به تاریخ روابط خود با قدرت‌های بزرگ و نیز ایدئولوژی خاص انقلاب اسلامی، سخت دغدغه امنیت‌یابی دارد (رفتار ایران در دوران قاجار و پهلوی طی قرون ۱۹ و ۲۰ نیز براساس همین دیدگاه تبیین می‌شود). بر این اساس، اصل بنیادین سیاست خارجی جمهوری اسلامی جمع‌آوری قدرت در سطح منطقه‌ای است که آن را به سود خود و ضرر قدرت‌های رقیب منطقه‌ای می‌داند. تحلیل سیاست خارجی ایران از این زاویه نقش‌چندانی برای روندهای داخلی و نظام باورهای نخبگان سیاسی ایران قائل نیست. به‌طور مشخص تحلیل رفتار سیاست خارجی ایران از منظر نئورئالیست‌های ساختاری، مسیری جبری و بی‌برگشت را برای دولت‌های ایرانی ترسیم می‌کند. به این ترتیب که رهبران ایران چه از نوع پادشاهی آن و چه از نوع مذهبی، بقای ایران را در گرو طی کردن سه‌گانه زیر تعریف می‌کنند:

- مرحله اول، کاهش آستانه تهدیدپذیری ایران از سوی قدرت‌های رقیب منطقه‌ای و بین‌المللی، مستظهر بر قدرت نظامی،
 - مرحله دوم، فرایند متوازن‌سازی قدرت با قدرت‌های منطقه‌ای،
 - مرحله سوم، تبدیل کردن ایران به قدرت اول و یا هژمون منطقه‌ای.
- این دیدگاه رئالیستی، غالب تحلیل‌های محافل فکری کشورهای غربی و نیز تحلیل

نخبگان سیاسی بین الملل را در مورد ایران در برمی گیرد. آنها میل هژمون گرایی دولت پهلوی و جمهوری اسلامی را با استناد به برخی از رفتارهای آنها تبیین می کنند. عظمت طلبی شاه سابق ایران در سیاست خارجی پس از خروج انگلیس از خلیج فارس در دهه ۷۰ میلادی در منطقه، تقابل شاه سابق ایران با قدرت های جهانی در قضیه افزایش قیمت نفت پس از بحران های نفتی ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، تنش زدایی شاه با شوروی و بلوک شرق و اتخاذ سیاست های مستقل از غرب در دهه ۷۰ میلادی، رقابت منطقه ای جمهوری اسلامی ایران با قدرت های منطقه ای پس از انقلاب اسلامی به خصوص در زمینه صدور ارزش های انقلاب اسلامی به ملت های منطقه و نیز برنامه هسته ای و موشکی ایران از دهه ۱۹۹۰ تا کنون و ... از جمله مهمترین شواهد تجربی است که تحلیلگران ساختارگرا برای هژمون گرایی دوران پهلوی و جمهوری اسلامی به آنها استناد می کنند.

نویسنده این مقاله با نقد دیدگاه ساختارگرایی نئورئالیستی معتقد است، اگرچه الزامات ساختار نظام بین الملل الگوی رقابت منطقه ای و در مرحله ای بالاتر الگوی هژمونی را به نخبگان سیاست خارجی ایران توصیه می کند؛ اما اولویت و هدف سیاست خارجی ایران، رقابت با قدرت های منطقه ای و یا هژمون گرایی نیست. الزامات ناشی از فرهنگ و تمدن ایرانی، تجربیات تاریخی، روندهای داخلی و نظام باورهای نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی، الگوی مرجعیت منطقه ای را به عنوان هدف ایدئال برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی تجویز می کند که این الگو با الگوی هژمونی به غایت متفاوت است. به عبارت دیگر تعیینات ناشی از ساختار نظام بین الملل، الگوی هژمونی و تعیینات ناشی از نقش های کارگزاری، الگوی مرجعیت را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی تجویز می کند. در این مورد بیشتر خواهیم گفت. با این مقدمه دو سؤال اصلی مقاله را مطرح می کنیم:

۱. آیا جمهوری اسلامی ایران به دنبال تبدیل شدن به یک قدرت هژمون منطقه ای است؟

۲. الگوی ایدئال و دست یافتنی برای سیاست خارجی ایران با توجه به تاریخ، تمدن و

فرهنگ ایرانی کدام است؟

در پاسخ دو فرضیه مورد آزمون قرار می گیرد:

۱. از منظر کارگزاری، جمهوری اسلامی به دنبال تبدیل شدن به یک قدرت هژمون منطقه‌ای نبوده است، اگرچه تعینات ساختاری این کشور را به صورت تاکتیکی وارد رقابت، تقابل و تنازع با قدرت‌های منطقه‌ای کرده است.

۲. الگوی هژمونی برای سیاست خارجی ایران در تعارض با طبیعت تاریخی و ماهیت دولت ایرانی است. در نقطه مقابل، الگوی مطلوب و ایدئال برای سیاست خارجی دولت ایرانی بر پایه فرهنگ، تمدن و تاریخ این کشور، الگوی مرجعیت منطقه‌ای است که به غایت با الگوی هژمونی متفاوت است.

این مقاله با روشی تحلیلی و تبیینی به رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌پردازد. در قسمت اول سه الگوی متوازن سازی قدرت‌های منطقه‌ای، الگوی هژمون منطقه‌ای و الگوی مرجعیت تشریح می‌شود و در قسمت دوم رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی با توجه به این سه الگو تبیین می‌شود.

۱. الگوی متوازن سازی قدرت‌های منطقه‌ای (مثبت و منفی)

از دیدگاه رئالیست‌های ساختاری، یکی از نتایج اجتناب‌ناپذیر ساختار اقتدارگریز در نظام بین‌الملل، اتخاذ راهبرد متوازن سازی^۱ از سوی بازیگران بین‌المللی در قبال یکدیگر است. متوازن سازی، راهبردی به منظور افزایش آستانه امنیت کشورها در ساختار اقتدارگریز نظام بین‌الملل است که اولویت نخست کنشگران بین‌المللی در فرایند امنیت‌سازی را تشکیل می‌دهد. متوازن سازی، بهینه‌ترین و عقلایی‌ترین راهبرد سیاست خارجی است که بدون وارد شدن در منازعه نظامی می‌تواند، توازن قدرت منطقه‌ای و یا بین‌المللی را به سود برخی از کشورها و به زیان برخی دیگر تغییر دهد. هم‌زمان، متوازن سازی راهبرد غالبی است که ساختار اقتدارگریز را بازتولید می‌کند (Little, 2007). نظام بین‌المللی به توازن تمایل دارد و رفتارهای مبتنی بر متوازن سازی را قبول کرده، اما در مقابل رفتارهای انقلابی مقاومت می‌کند (Wohlforth, 1999: 11). متوازن سازی که در این مقاله به مثبت و منفی تفکیک

1. Balance Making Trend

می‌شود، با مفهوم توازن قدرت تفاوت دارد. توازن قدرت به ترکیب خاصی از توزیع قدرت در نظام بین‌الملل اشاره دارد که در ساختارهای چندقطبی، دوقطبی، تک - چندقطبی بروز و ظهور عینی داشته است (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۳۲۴). ساختار نظام بین‌الملل برحسب توازن قدرت تکوین یافته و شکل می‌گیرد. توازن قدرت از منظر رئالیست‌ها، وضعیتی است که در ساختار اقتدارگریز نظام بین‌الملل، ثبات سیاسی را به‌طور نسبی فراهم می‌کند و مانع از جنگ دائمی در عرصه بین‌المللی می‌شود. توازن قدرت وضعیتی است که همواره وجود دارد، اما ممکن است این توازن به سود این بازیگر و به ضرر بازیگر دیگری تغییر کند (Wohlforth, 1999: 10). از دیدگاه رئالیست‌ها، هدف همه بازیگران بین‌المللی، تغییر توازن قدرت به سود خودشان است. این هدف گاهی با جنگ و گاه با دیپلماسی به مفهوم عام آن محقق می‌شود (شامل دیپلماسی سنتی، عمومی، تجاری، اقتصادی، فرهنگی و ...). متوازن‌سازی مثبت و منفی، یکی از ابزارهای اساسی برای تغییر توازن قدرت در نظام بین‌الملل است. بنابراین متوازن‌سازی مثبت و منفی اولاً، ابزاری برای تغییر توازن قدرت است و ثانیاً، متوازن‌سازی روندی پویا در رفتار سیاست خارجی است، درحالی‌که توازن قدرت وضعیتی نسبتاً ایستاست و برون‌داد یا محصول متوازن‌سازی کشورها محسوب می‌شود. متوازن‌سازی (مثبت و منفی) همچنین رفتاری واکنشی نیست و به رویه‌ای پویا برای اتحاد و ائتلاف‌سازی امنیتی اشاره دارد.

دولت‌های ایرانی در پنج قرن اخیر از راهبرد متوازن‌سازی به‌عنوان یک راهبرد امنیت‌یابی و مقابله مؤثر با خصم خارجی استفاده می‌کردند. متوازن‌سازی در این معنا یعنی اتحاد و ائتلاف با رقیب دشمن من و یا دشمن دشمن من، به‌منظور مقابله مؤثرتر و کم‌هزینه‌تر با دشمن و یا خصمی که امنیت دولت ایران را تهدید می‌کند. راهبرد متوازن‌سازی اتحاد یا ائتلاف موقت با یک یا چند کشوری است که دارای هدف یا اهداف مشترک با ایران بوده‌اند. اتحاد یا ائتلاف دائمی یا موقت با نیروی سوم، یکی از راهبردهایی بود که در تاریخ روابط خارجی ایران به‌منظور متوازن‌سازی انجام می‌شد. نیروی سوم در روابط خارجی ایران استفاده از یک قدرت نوظهور سوم برای مهار قدرت‌های اول و دومی بودند که تهدیدهای بی‌وقفه آنها دامن‌گیر ایران بود. انگلستان در دوره شاه‌عباس صفوی، ۱۶۲۲

میلادی؛ فرانسه در دوره اول جنگ‌های ایران و روسیه، ۱۸۰۷ میلادی؛ اتریش و آمریکا در دوران صدارت امیرکبیر، ۱۸۵۱ میلادی؛ آلمان در جنگ جهانی اول و دوم و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، نمونه‌هایی از نیروی سوم در روابط خارجی ایران بودند که دولت‌های ایرانی در چارچوب سیاست متوازن‌سازی سعی کردند از آنها به‌عنوان نیروی سوم استفاده کنند.

تقسیم‌بندی متوازن‌سازی به دو گونه مثبت و منفی براساس نتایج امنیتی این راهبرد در طول روابط خارجی ایران در پنج قرن اخیر صورت گرفته است. راهبرد متوازن‌سازی در مقاطعی که ساخت درونی قدرت مستحکم و متعادل بوده است، مؤثر و سودمند می‌افتاد و تهدیدهای امنیتی علیه ایران را با کمترین هزینه کاهش می‌داد. از این مقاطع با عنوان متوازن‌سازی مثبت نام می‌بریم، اما در اکثر مقاطع تاریخی، راهبرد متوازن‌سازی در دولت‌های ایرانی، چه اتخاذ راهبرد ائتلاف موقت و اتحاد دائم با یک کشور قدرتمند و چه استفاده از نیروی سوم علیه نیروی اول و دوم، به دلیل ساخت متزلزل و ناموزون قدرت در داخل، نه تنها باعث کاهش تهدیدهای امنیتی نمی‌شد، بلکه زمینه را برای استعمار مستقیم و یا غیرمستقیم سایر قدرت‌ها در ایران مساعد می‌کرد. به‌عنوان نمونه اتحاد ایران با انگلستان در جنگ‌های ایران و روس و یا در ماجرای حمله ایران به هرات، به از دست دادن بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های شمالی و شرقی ایران در قرن ۱۹ منجر شد. نمونه دیگر تجربه روابط خارجی ایران در پناه بردن به نیروی سوم است. نیروی سوم در روابط خارجی ایران یا مثل آلمان باعث می‌شد تا بهانه‌ای برای اشغال ایران در دو جنگ جهانی فراهم شود و یا مثل آمریکا با به حاشیه بردن انگلیس و روسیه، خود تبدیل به قدرتی ذی نفوذ در ایران می‌شد. این نوع از متوازن‌سازی را متوازن‌سازی منفی نام‌گذاری می‌کنیم. ساخت مستحکم و متعادل قدرت در داخل، وابسته به توانمندی‌ها و ظرفیت‌های بالای نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. ازجمله این ظرفیت‌ها، مقبولیت و مشروعیت دولت است که یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های قدرت حکومت‌ها را تشکیل می‌دهد. حکومتی که دارای پایگاه اجتماعی باشد و مستظهر به حمایت نسبی توده‌های مردم باشد، حتی اگر در بسیاری از عناصر مادی قدرت، دچار ضعف باشد، قدرت چانه‌زنی

بالایی در مواجهه با سایر کشورها دارد. از این رو متوازن سازی این نوع حکومت در سیاست خارجی عمدتاً مفید و در کوتاه مدت مثبت خواهد بود (Hall and Ikenbery, 1989: 34).

بسیاری از تحلیلگران بین‌المللی؛ رفتار جمهوری اسلامی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی را براساس مفهوم متوازن سازی مثبت تحلیل می‌کنند. به اعتقاد آنها جمهوری اسلامی با اتکا به تجارب منفی و مخرب توازن سازی منفی حکومت پهلوی و قاجار طی قرن ۱۹ و ۲۰ که به ناامنی و از دست رفتن سرزمین‌های بسیاری از ایران منجر شد، تلاش می‌کند با اتکا به قدرت درون‌زا، راهبرد متوازن سازی مثبت را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی اتخاذ کنند و با ائتلاف‌ها و اتحادهای بین‌المللی، تهدیدهای منطقه‌ای و بین‌المللی را کاهش دهد و توازن قدرت منطقه‌ای را به سود خود و علیه رقبای منطقه‌ای به خصوص اسرائیل، عربستان و ترکیه برهم زند. از این منظر، جمهوری اسلامی از تقابل‌های آمریکا و شوروی در طول جنگ ایران و عراق با تاکتیک‌های توازن سازی، بهره‌امینیتی می‌برد. تنش‌زدایی ایران با همسایگان عربی پس از فروپاشی شوروی و پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ با هدف تغییر توازن قدرت در منطقه به سود ایران و علیه رژیم صدام انجام شد. گفتگوهای انتقادی و سازنده ایران با اتحادیه اروپا در دهه ۱۹۹۰ نیز با هدف متوازن کردن آمریکا و کاهش تهدیدهای امنیتی آمریکا علیه ایران صورت گرفت. در این روند، سیاست مماشات‌گرایانه ایران با روسیه و چین در منازعه هسته‌ای ایران با ۱+۵ نیز در چارچوب راهبرد متوازن سازی مثبت تحلیل می‌شود.

با شروع بهار عربی در سال ۲۰۱۱ توازن قدرت در سطح منطقه‌ای برهم ریخت و قدرت‌های منطقه‌ای شامل ترکیه، ایران، اسرائیل و عربستان ظرفیت‌های استراتژیک و دیپلماتیک خود را به‌کار گرفتند تا توازن قدرت در منطقه را به سود خود و علیه رقبا تغییر دهند. تقابل ایران، عربستان و ترکیه در سوریه تنازعی برای تقسیم قدرت با حاصل جمع جبری صفر است. آنچنان که تنازع ایران و عربستان در بحران‌های داخلی لبنان، عراق، بحرین و یمن در همین راستا تحلیل می‌شود. از دیدگاه ساختارمحور، رفتارهای ایران نشان‌دهنده اتخاذ راهبرد متوازن سازی مثبت از سوی ایران با هدف تغییر توازن قدرت به سود خود و علیه رقیب منطقه‌ای است. در این دیدگاه ایران، ترکیه، اسرائیل و عربستان

در وهله نخست خواهان حفظ توازن قدرت منطقه‌ای هستند و به محض آنکه خلأ قدرتی در منطقه حاصل شود، تنازع برای ایجاد توازن قدرت جدید به سود خود و به زیان رقیب منطقه‌ای آغاز می‌شود.

۲. الگوی هژمون منطقه‌ای

راهبرد متوازن‌سازی، محافظه‌کارانه است و نقطه مقابل آن الگوی هژمون‌گرایی است که تجدیدنظرطلبانه است. کشوری که میل به هژمون‌گرایی دارد، خواهان حفظ توازن قدرت نیست، بلکه با استفاده از ظرفیت‌های مادی و ایدئولوژیک خود تلاش می‌کند توازن قدرت را به طور دائمی برهم ریزد تا به جایگاه هژمون منطقه‌ای دست یابد. پس از آنکه یک قدرت منطقه‌ای یا بین‌المللی به جایگاه هژمونی دست یافت، تلاش می‌کند برای حفظ آن جایگاه با استفاده از برتری خود در زمینه‌های مختلف نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، مجموعه‌ای از قواعد و رژیم‌های قدرتمند را ایجاد کند تا از طریق آن ثبات و نظم منطقه‌ای را حفظ کند. سؤال مهم این است که ویژگی‌های قدرت هژمون چیست و چه چالش‌هایی پیش‌روی قدرت هژمون است؟ رابرت گلپین معتقد است یک قدرت منطقه‌ای برای تبدیل شدن به قدرت هژمونی باید شرایط زیر را داشته باشد (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۴۵-۱۴۲):

۱. قدرت نظامی بی‌رقیب در سطح منطقه‌ای،
 ۲. توانایی در ایجاد سیستم سیاسی در منطقه (تشکیل اتحادها و ائتلاف‌ها و رهبری آنها)،
 ۳. مزیت‌های تجاری و اقتصادی به‌گونه‌ای که بتواند هزینه‌های نظم هژمونیک در منطقه را پرداخت کند و سوارگان مجانی را نیز با قدرت اقتصادی خود هضم کند،
 ۴. قدرت ایدئولوژیک به‌گونه‌ای که ارزش‌های آن کشور برای سایر کشورهای منطقه‌ای قابل قبول باشد و دربردارنده یک سبک زندگی برای جوامع پیرامونی باشد.
- برخی از ساختارگرایان، رفتار جمهوری اسلامی در منطقه را با الگوی هژمونی منطبق می‌دانند. آنها هژمون‌گرایی جمهوری اسلامی را با مفهوم «صفویه‌گرایی» نیز توضیح می‌دهند. (ایران در دوره صفویه یعنی در قرن ۱۷ به خصوص دوره شاه‌عباس صفوی دارای قدرت بلامنازعه نظامی - سیاسی بود. به طوری که یکی از قطب‌های تجاری بین‌الملل را

با در انحصار داشتن تولید ابریشم در دست داشت و همچنین دارای قدرت ایدئولوژیک تشیع‌گرایی بود) به اعتقاد این دسته از تحلیلگران، تحقق هژمونی جمهوری اسلامی ایران در منطقه در گرو رفتار سلبی و برهم‌زننده نظم مورد نظر آمریکا و هم‌پیمانان بلوک غرب در خاورمیانه است. جمهوری اسلامی با استفاده از ابزار نظامی و سیاسی و نیز تقابل گفتمانی با ارزش‌های لیبرال دمکراسی، رفتار سلبی و ضد هژمونی آمریکایی را در پیش گرفته تا شرایط هژمونی خود را در منطقه فراهم کند. از این زاویه، انقلاب اسلامی ایران محصور به مرزهای ایران نبوده، بلکه انقلابی فرارونده و دارای سرریز بین‌المللی است. این ویژگی ناشی از گفتمان انقلاب اسلامی است که نظم لیبرال دمکراسی را در خاورمیانه به تقابل گفتمانی کشانده است.

شعاع گفتمانی انقلاب اسلامی به وسعت ملت‌های جهان تعریف شده و گفتمان لیبرال رقیب یا دگرگفتمانی آن قرار گرفت (Ehteshami and Varasteh, 2011: 2-3). این تقابل گفتمانی در معادلات امنیتی منطقه‌ای بروز و ظهور یافته است بنابراین ایران با هرگونه مهندسی قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا در منطقه مخالفت می‌کند. مخالفت ایران با پیمان کمپ دیوید در سال ۱۹۷۹ نقطه شروع این تعارض گفتمانی بود. حمایت معنوی و لجستیکی ایران از گروه‌های جهادی که در لبنان و فلسطین علیه رژیم اسرائیل می‌جنگند، شاخصه مهمی از تعارض گفتمانی انقلاب اسلامی با گفتمان لیبرال است. گفتمان لیبرال، این رفتار ایران را با عبارت «مخالفت ایران با فرایند صلح در خاورمیانه» توضیح می‌دهد (Ansari, 2011: 34). جمهوری اسلامی ایران در امتداد این تعارض گفتمانی، با حمله آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ مخالفت کرد و درحالی‌که می‌توانست با ائتلاف نانوشته با آمریکا، مهمترین دشمن خود یعنی رژیم صدام را نابود کند، اعلان بی‌طرفی کرد. ایران با شعار «نظم نوین جهانی» و طرح بزرگ خاورمیانه که توسط بوش پدر عنوان شده بود، به مخالفت نظری و عملی پرداخت. دولت ایران در سال ۲۰۰۱ با حمله آمریکا به افغانستان مخالفت رسمی کرد، اگرچه در عمل سیاست بی‌طرفی مثبت را در قبال این حمله اتخاذ کرد. این مخالفت رسمی در قبال تهاجم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ نیز صورت گرفت؛ با این تفاوت که بی‌طرفی ایران در برابر حمله آمریکا به عراق، بی‌طرفی منفی بود. دولت آمریکا تلاش داشت تا دولتی سکولار و وابسته به غرب در

عراق به وجود آورد، اما برگزاری اولین انتخابات در عراق ثابت کرد، کانون قدرت در عراق میان گروه‌های شیعی متمرکز است و این نشان‌دهنده نفوذ معنوی فراوان ایران میان شیعیان عراق است (Kazemi, 2005: 12). با حذف رژیم بعثی، ایران و عراق هم‌پیمانان طبیعی یکدیگر شدند و ایران به حمایت از دولت منتخب مردمی در عراق پرداخت و با تجزیه و تضعیف دولت مرکزی این کشور مخالفت کرد. شاخص‌ترین رفتار هژمون‌گرایانه ایران که گفتمان لیبرال دمکراسی آن را در قالب رفتار سلبی و مخالفت با «فرایند صلح در خاورمیانه» تبیین کرد، حمایت ایران از حزب‌الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه و حماس در جنگ ۲۲ روزه بود. دو جنگی که به اولین شکست تاریخی اسرائیل در برابر اعراب منجر شد (Adebahr, 2015). حمایت ایران از بشار اسد، جنبش انصارالله در یمن و احزاب شیعی مخالف حکومت در بحرین نیز در همین چارچوب تبیین و تحلیل می‌شود. رفتارهای امنیتی ایران در مواردی که شمرده شد، بر مبنای مخالفت با مداخله آمریکا در منطقه و مقابله با نظامی است که توسط آمریکا برای منطقه طراحی تحلیل می‌شود. آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای و اروپایی‌اش، رفتارهای امنیتی ایران در خاورمیانه را سلبی و «اخلال‌کننده نظم منطقه‌ای» معرفی می‌کنند که به منظور تحقق هژمونی ایران در منطقه صورت می‌گیرد.

۳. الگوی مرجعیت

الگوی مرجعیت به غایت با الگوی هژمونی متفاوت است. کمتر کشورهایی هستند که استعداد تبدیل شدن به یک کشور مرجع را در منطقه خود داشته باشند. پیش‌نیاز اصلی گام برداشتن در مسیر مرجعیت منطقه‌ای، ظرفیت فرهنگی و تمدنی بالا، تاریخ ممتد تأثیرگذاری بر جوامع پیرامونی و جذابیت‌های فرهنگی و تمدنی است (Bary, 2005: 54). بر این اساس می‌توان ایران، چین، هند، مصر و ایتالیا را به‌عنوان کشورهایی نام برد که ظرفیت تبدیل شدن به کشورهای مرجع در منطقه خود را دارند. در نقطه مقابل کشورهایی (مانند ترکیه و عراق) که فاقد وحدت قومی و تاریخی هستند و یا تاریخ طولانی از خشونت و میلیتاریسم را تجربه کرده‌اند، به صورت بنیادی نمی‌توانند نقش مرجعیت در منطقه خود را ایفا کنند. مرجعیت منطقه‌ای شباهت بسیاری با مفهوم شیخوخت

و یا ریش سفید در فرهنگ ایرانی دارد. ریش سفید کسی است که به دلیل جایگاه انسانی و رفتارهای موجه و دگردوستی خود، مورد اعتماد افراد جامعه است و محل رجوع افراد جامعه برای حل و فصل اختلافات قرار می‌گیرد.

مرجعیت، درست برخلاف راهبرد هژمونی که ابتدا بر مؤلفه‌های مادی (نظامی، سیاسی و اقتصادی) استوار است و سپس با تأکید بر ایدئولوژی فراگیر به ابعاد فرهنگی می‌رسد؛ از مؤلفه‌های فرهنگی و انسانی آغاز می‌شود و محصولی مادی و عینی می‌یابد. مرجعیت به‌گونه‌ای جاری شدن قدرت نرم است. هر کشوری که در اتخاذ این رهیافت هوشیاری و تأثیرگذاری و ابتکار بیشتری به خرج دهد، به همان اندازه بیشتر مالک آینده (آینده حیات منطقه‌ای) می‌شود (Jakson: 2006). سیاست مرجعیت آغازی یک‌جانبه ازسوی دولتی است که حس عظمت فرهنگی و تمدنی در آن قوی‌تر است و حس اعتماد به نفس الیت سیاسی آن کشور برای حقانیت خود در ایفای نقش مرجعیت منطقه‌ای بسیار بالاست. کشور مرجع با نادیده گرفتن الزامات ناشی از ساختار اقتدارگریز در نظام بین‌الملل، خود را یک دولت - ملت نمی‌داند، بلکه با اتکا به سابقه تمدنی و ظرفیت‌های فرهنگی، خود را یک تمدن بزرگ و تأثیرگذار می‌پندارد. شرط اصلی گام برداشتن در مسیر مرجعیت، عدم اتخاذ سیاست‌های نفوذ ازسوی دولت مرجع است. سیاست نفوذ اصلی‌ترین سیاست هژمونی است که برای تحقق هژمونی با استفاده از ابزارهای نظامی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک دنبال می‌شود. دولت‌های ضعیف منطقه در برابر سیاست هژمونی به روابط پنهان و آشکار با قدرت‌های خارج از منطقه اقدام می‌کنند تا در برابر هژمون‌گرایی قدرت منطقه‌ای، ضریب امنیت بالاتری پیدا کنند و قدرت کشور هژمون‌گرا را متوازن کنند. این دقیقاً همان دلیلی است که کشوری که داعیه مرجعیت دارد، نباید سیاست نفوذ و هژمون‌گرایی را دنبال کند (Dalton, 2010). الگوی مرجعیت برای کشوری که دارای قدرت فرهنگی و تمدنی است، زمانی محقق می‌شود که کشورهای منطقه‌ای غیرمستقیم و به‌گونه‌هایی بر سیادت آن کشور ادعان کنند، جایگاه کشور مرجع را به‌مثابه یک تهدید نیندارند، به او اعتماد داشته باشند و حتی مشروعیت مداخله مثبت به کشور مرجع را در اختلافات منطقه‌ای و حتی امور داخلی خود بدهند. به عبارت دیگر کشور مرجع هم بر کشورهای پیرامونی اثرگذار است و هم با سیاست‌های

خود مانع واکنش خارجی بر اثرگذاری اش در سطح منطقه‌ای می‌شود. حفظ این توازن سخت‌ترین چالش برای کشوری است که می‌خواهد مرجعیت منطقه‌ای را به پیش برد. به‌منظور درک بهتر الگوی مرجعیت پنج پیش‌نیاز و پنج سیاست راهبردی برای کشور مرجع ارائه می‌کنیم تا تفاوت‌های این الگو با الگوی هژمونی بهتر درک شود:

پیش‌نیاز تبدیل شدن به کشور مرجع عبارتند از (طاهایی و موسوی‌نیا، ۱۳۹۲: ۱۱-۱۰):

۱. فرهنگ فرارونده و اعطاگر، تمدن کهن و جاذب،
۲. زایل کردن مرجع از خود نه به‌عنوان یک دولت - ملت بلکه به‌عنوان یک تمدن بزرگ،
۳. اندیشه پایدار استقلال نزد الیت سیاسی و مهمتر از آن باور اعتماد به نفس و اجماع نظر میان آنها برای ایفای نقش مرجعیت منطقه‌ای،
۴. نداشتن سابقه تجاوزگری به کشورهای پیرامونی،
۵. محیط منطقه‌ای آرام و کم‌تنش.

سیاست‌های لازم برای تبدیل شدن به کشور مرجع عبارتند از:

۱. عدم اتخاذ سیاست‌های نفوذ از سوی کشور مرجع (عمل نکردن مانند یک قدرت منطقه‌ای برای تبدیل شدن به یک قدرت مقتدر منطقه‌ای)،
۲. از بین بردن احساس تهدید کشورهای پیرامونی از خود،
۳. اعتماد ورزیدن به کشورهای پیرامونی به‌منظور جلب اعتماد آنها،
۴. مشارکت طلبی نه به‌عنوان یک ابزار بلکه به‌عنوان یک هدف،
۵. ظرفیت مادی لازم برای واگذاری نقش‌های منطقه‌ای به کشورهای پیرامونی.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، برخلاف الگوی هژمونی که عمدتاً بر مؤلفه‌های مادی ابتناء یافته است، الگوی مرجعیت بیشتر بر مؤلفه‌های ذهنی و فرهنگی متمرکز است. بدیهی است که مؤلفه‌های مادی نیز نقش مهمی در الگوی مرجعیت دارند. کشور مرجع باید دارای ظرفیت‌های اقتصادی و نظامی لازم باشد تا نقش‌های منطقه‌ای خود را به کشورهای پیرامونی واگذار کند و بدون هراس امنیتی از آنها به آنها اعتماد ورزد تا در بلندمدت اعتماد آنها را به خود جلب کند و به این ترتیب ظرفیت‌های فرهنگی و تمدنی خود را برای ایفای نقش مرجعیت در منطقه آزاد کند. همچنین پیشبرد سیاست

مرجعیت نیازمند محیط منطقه‌ای آرامی است که دارای آستانه بالای همکاری و تنش‌های حداقل باشد.

۴. ایران و مرجعیت منطقه‌ای

فرهنگ پذیرنده و اعطاگر، تمدن کهن و مهمتر از همه رفتارهای دولت‌های ایرانی در پنج قرن گذشته، آزمونی است که استعداد دولت ایرانی برای ایفای نقش مرجعیت منطقه‌ای را نشان می‌دهد. در رفتارهای خارجی است که یک دولت تمامیت تاریخی خود را تجلی می‌دهد و به‌ویژه در هنگام جنگ این تجلی به کمال می‌رسد. تاریخ سیاست ایران طی پنج قرن اخیر نشان می‌دهد که ایرانیان با وجود آنکه همواره مورد تاخت‌وتاز همسایگان و قدرت‌های جهانی قرار گرفتند، اما هیچ‌گاه آغازگر جنگ نبودند. پس از تأسیس حکومت صفوی در سال ۱۵۰۱، امپراتوری عثمانی سلسله حملات دائمی خود را به ایران آغاز کرد. حکومت عثمانی از غرب و ازبک‌ها از شرق همواره مترصد بروز ضعف داخلی در ایران بودند و به محض آنکه حکومت داخلی ایران بر اثر مرگ پادشاه و یا طناب‌کشی قدرت سیاسی میان مدعیان داخلی ضعیف می‌شد به ایران حمله می‌کردند. نکته جالب این است که ایران در اوج اقتدار نظامی و سیاسی خود در قرن ۱۷ یعنی در دوران پادشاهی شاه‌عباس، درحالی‌که می‌توانست به جبران تجاوزهای پیشین عثمانی، قسمت‌هایی از خاک عثمانی را تصرف کند، این کار را نکرد.

ایران در دوران حکومت شاه‌عباس، در قامت یک قدرت جهانی ظاهر شده بود و کشورهای اروپایی خواهان ایجاد روابط با ایران را داشتند. شاه‌عباس ترجیح می‌داد اختلافاتش با کشورهای همسایه به‌خصوص عثمانی را از طریق مذاکره و دیپلماسی حل و فصل کند (سیوری، ۱۳۷۲: ۹۹). شاه‌عباس در سال ۱۶۰۸ پس از عقب راندن عثمانی‌ها و آزادسازی تبریز که سال‌ها تحت اشغال و تجاوز عثمانی‌ها بود، در اوج اقتدار و قدرت به پادشاه عثمانی نامه‌ای نوشت که نشان از خوی صلح‌طلبی ایرانیان است. درحالی‌که به لحاظ عرف بین‌المللی سپاه ایران می‌توانست فراتر از مرزهای ایران قسمت‌هایی از خاک عثمانی را تصرف کند و این اقدامی بدیهی برای لشکر پیروز بود، این کار را نکرد و در نامه نوشت:

«... قصد تصرف خاک شما را ندارم و دست از ادعا علیه ایران بردارید تا با شما صلح کنم...» (موسوی‌نیا: ۱۳۹۴: ۶۱).

در میان پادشاهان ایرانی، از نادرشاه به‌عنوان پادشاهی جنگ طلب یاد می‌شود و برخی از مورخین او را با تیمور لنگ مقایسه می‌کنند و معتقدند نادرشاه برای اروپاییان حکم همان تیمور لنگ را داشت. با نگاهی به تاریخ دوره نادری مشخص می‌شود که نادرشاه پس آنکه ایرانیان در پایان حکومت صفوی بر اثر حمله افغان‌ها به اصفهان و پیشروی عثمانی و روسیه به سرزمین‌های ایران به شدت تحقیر شده بودند، تنها به دنبال بیرون راندن متجاوزین و رساندن مرزهای سابق ایران بود. او حتی پس از حمله به هند و شکست شاه گورکانی به صورتی واقع‌بینانه از تصرف سرزمین‌های هند چشم پوشید و مرزهای ایران را در همان محدوده سابق جغرافیایی با هند تعیین کرد (شعبانی، ۱۳۷۸: ۵۲۳). ایرانیان در قرن ۱۹، وجه‌المصالحه قدرت‌های بزرگ قرار گرفتند. بدعهدی فرانسه و انگلیس و نقشی که این دو کشور به خصوص انگلیس در دو دوره شکست ایرانیان از روسیه در آغاز قرن ۱۹ داشتند، نقطه آغاز احساسات ضداستعماری و استقلال‌طلبی میان ایرانیان بود. نقش آشکار انگلیس در تنظیم دو عهدنامه گلستان و ترکمنچای، احساسات ضدانگلیسی در ایران را به شدت افزایش داد. قرن ۱۹ درحالی به پایان رسید که روسیه در حمایت از استبداد محمدعلی شاه، جنبش مشروطه را سرکوب کرد و با وجود اعلان بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول، متفقین خاک ایران را اشغال کردند. سرزمین ایران در سال ۱۹۴۱ طی جنگ جهانی دوم نیز با وجود اعلان بی‌طرفی از سوی متفقین اشغال شد. انگلیس و آمریکا دولت مردمی مصدق در سال ۱۹۵۳ را با کودتایی نظامی و دخالتی آشکار ساقط کردند و زمینه را برای استبداد ۲۵ ساله محمدرضا شاه فراهم کردند. سلسله دخالت‌های خارجی و نیز استبداد داخلی طی دو قرن نوزده و بیست، عوامل مستقیم و مؤثر در شکل‌گیری انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ بودند. شعار محوری انقلابیون در سال ۱۹۷۹ استقلال (از دخالت‌های خارجی)، آزادی (از استبداد داخلی) و جمهوری اسلامی (مشی سیاسی در آینده) بود. در سال ۱۹۸۰ دولت نوپای جمهوری اسلامی مورد تجاوز سرزمینی رژیم صدام قرار گرفت، اما رهبر ایران حتی پس از آغاز جنگ نیز تمایلی به جنگ نداشت و علاقه‌مند بود موضوع حمله به ایران

با یک عذرخواهی پایان یابد. امام خمینی بلافاصله پس از آغاز لشکرکشی رژیم صدام به ایران گفت:

«... یک دزدی آمده یک سنگی انداخته و فرار کرده رفته است سرجایش، دیگر قدرت اینکه تکرار کند را ندارد انشاءالله، آن روزی که مسئله جدی شد تمام اینها را (ملت و ارتش عراق) به طور جدی امر می‌کنم که عمل کنند و عراق را سرجایش بنشانند و انشاءالله نیاید آن روز که یک همچو امری واقع شود» (امام خمینی، ۱۳۵۹: ۹۰).

ایرانیان موقع حمله آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ درحالی که می‌توانستند در ائتلاف با جبهه بین‌المللی به عراق حمله کنند و انتقام هشت سال جنگ با صدام را بگیرند، اعلان بی‌طرفی کردند. در سال ۱۹۹۷ درحالی که رژیم طالبان افغانستان اعضای کنسول‌گری ایران را ترور کردند، شورای عالی امنیت ملی به ریاست آقای خاتمی، رئیس‌جمهور، رأی حمله به افغانستان را صادر کرد، اما آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر ایران که طبق اصل (۱۱۰) قانون اساسی حق اعلان نهایی جنگ و صلح را دارد، مانع از حمله ایران به رژیم طالبان شد. ایران در حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ نیز بی‌طرفی مثبت اتخاذ و در سال ۲۰۰۳ نیز به شدت با حمله آمریکا به عراق مخالفت کرد و سیاست بی‌طرفی منفی را اتخاذ کرد.

به این ترتیب تاریخ سیاسی ایران طی پنج قرن اخیر ثابت می‌کند ایرانیان صلح طلب هستند و هیچ‌گاه آغازگر جنگ نبودند و در شرایطی که به لحاظ عرفی و قانونی مشروعیت آغاز جنگ را نیز داشته‌اند، همواره صلح و گفتگو را به جنگ ترجیح داده‌اند. تجربه تاریخی و فرهنگ سیاسی ایرانیان نشان می‌دهد، دولت ایرانی اصولاً قدرت چندانی برای نفوذ یک‌طرفه سیاسی ندارد، زیرا نفوذ سیاسی محصول کنترل مؤثر بر روی دولت دیگر یا دولت‌های منطقه است و این سیاست در تعارض با طبیعت دولت‌های ایرانی در پنج قرن اخیر بوده است. تاریخ ایران همچنین مؤید این فرضیه است که میزان امنیت ایران مستقل از امنیت همسایگانش نیست و افزایش امنیت همسایگان ایران برابر با امنیت ایران است (Roosevelt, 2008). این فرضیه درست برخلاف معمای امنیت است که جمع‌آوری قدرت و امنیت در منطقه را در معادله‌ای با حاصل جمع جبری صفر قرار می‌دهد (طاهایی و موسوی‌نیا، ۱۳۹۲: ۹).

مشخصه تاریخی ایران، نفوذ سیاسی نیست، بلکه نفوذ فرهنگی است. رونق و

گسترش فرهنگ ایرانی در ادوار قبل نه در مرزگذاری‌ها و غیرت‌آفرینی‌ها، بلکه در تجاذب و همسووری بوده است. فرهنگ ایرانی آن‌گونه که ادبیات و عرفان آن نشان می‌دهد، فرهنگ اعطاگر و ستایشگر ارزش‌های فرهنگی دیگران بوده است. اعطاگری به معنای انتقال ارزش‌ها و الهام‌گری به سایر ملت‌ها و کمتر نشانی از سلطه‌گری بر ملل همسایه است. فرهنگ ایرانی جذب‌کننده عناصر فرهنگی دیگران هم بوده است. فرهنگ اعطاگری در کنار خوشامدگویی، ستایشگری و آمادگی برای شناسایی ارزش‌های یک همسایه، شرط مقدم در سیاست مرجعیت مؤثر و پیش‌رونده است و فرهنگ ایرانی گواه آن است که این ویژگی را داراست. بستر گسترش فرهنگی که شرایط مرجعیت ایرانی را فراهم می‌کند، مستلزم محیطی آرام با حداقل تنش‌ها و حداکثر دوستی‌ورزی‌هاست، اما آیا این محیط آرام در خاورمیانه فراهم بوده است؟ تاریخ نشان می‌دهد از قرن ۱۸ تاکنون منطقه پیرامونی ایران شامل خلیج فارس و خاورمیانه بر اثر تعارضات ساختاری و مداخلات قدرت‌های بزرگ همواره در تنش، جنگ و بی‌ثباتی بوده است. بنابراین تمایل کارگزاران ایرانی برای نقش مرجعیت با یک مانع ساختاری مهم مواجه است: تعارضات ساختاری در محیط پیرامونی ایران و دخالت‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای. تدبیر جمهوری اسلامی برای پیشبرد سیاست مرجعیت در چنین محیطی چیست؟ در ادامه به این سؤال پاسخ می‌دهیم.

۵. مرجعیت سیاست ایدئال جمهوری اسلامی

تأثیرات عمیق اندیشه‌های شیعی، ۱۵۰ سال حقارت ناشی از استعمار و استبداد در دوران قاجار و پهلوی و چهل سال تجربه جمهوری اسلامی در ترکیبی هماهنگ، هدف آرمانی و بزرگ «مرجعیت» را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تعیین کرده است. این هدف شامل دو رکن استقلال منطقه‌ای و مرجعیت فکری و فرهنگی ایران در منطقه است که تحقق آن در گرو سیاست ضدهژمون‌گرایی، زایل کردن احساس تهدید بودن ایران در منطقه، حفظ محیطی آرام و باثبات در منطقه و سیاست همسایگی برادرانه با کشورهای اسلامی تعریف شده است. همچنان که ناخدا فقط دریا‌های آرام را برای حرکت سریع کشتی خود می‌پسندد، جمهوری اسلامی نیز محیط آرام و امن منطقه‌ای را برای

تحقق هدف بزرگ سیاست خارجی خود دنبال می‌کند. این درست برخلاف تبلیغات کشورهای غربی است که ایران را به بازیگر اخلاک‌گر نظم منطقه‌ای متهم می‌کنند. آنچنان که از ایده‌های رهبران جمهوری اسلامی و اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی درباره سیاست خارجی (با وجود اختلاف دیدگاه‌های دولت‌ها در فرایند سیاستگذاری این اصول بنیادین) مشخص می‌شود، رهیافت منفعت‌طلبی مادی، گسترش جغرافیایی و نفوذ سیاسی و اقتصادی و حتی افزایش پرستیژ، وجه مسلط در سیاست خارجی ایران نیست. جمهوری اسلامی شکوفایی قدرت خود را در گرو منطقه‌ای آرام، باثبات و عاری از دخالت قدرت‌های خارجی می‌داند و تحقق این محیط آرام را در گرو مبارزه با رژیم اسرائیل تعریف کرده است. از دیدگاه ایران، رژیم اسرائیل منشأ بی‌ثباتی در خاورمیانه و عامل اصلی دخالت‌های قدرت‌های بزرگ در تعارضات منطقه‌ای است. بنابراین مبارزه با اسرائیل راهبرد عملیاتی ایران برای تحقق خاورمیانه امن و باثبات است و چنین محیط امنی بستر مرجعیت ایران در منطقه را فراهم می‌کند. سیاست مرجعیت اگر تقابل با دخالت قدرت‌های بزرگ در منطقه و خصومت با اسرائیل را برای رهبران ایران تجویز می‌کند، اما در قبال کشورهای اسلامی، تعارض و خصومت را نفی می‌کند. برای تحقق مرجعیت ایران در منطقه نه تنها پرهیز از سیاست‌های خصومت بلکه پرهیز از سیاست‌های رقابت نیز ضروری است. رقابت کوششی است که در آن چیزی از کسی دریغ و به توشه شما اضافه می‌شود (Fidler, 1992: 2-3). آموزه دینی ایرانیان می‌گوید، برای کسب منابع مادی نه تنها نیاز به خصومت نیست، بلکه حتی رقابت هم ضروری نیست. منابع حیاتی و مادی برای ادامه زیست انسان‌ها، منابع کاهش‌یابنده نیست و سفره پریکت زمین برای همه ملت‌ها در شرایطی عادلانه منابع حیات را در خود دارد. بنابراین رقابت اصلاً ضروری نیست، بلکه به جای آن مشارکت‌طلبی ضروری است و ضرورت این مشارکت‌طلبی برای دولتی که می‌خواهد قدرتمند و مرجع باشد بیشتر است. در اینجا است که مشارکت‌طلبی خود هدف می‌شود؛ برخلاف دانش روابط بین‌الملل که مشارکت‌طلبی را وسیله‌ای برای تحقق اهداف مادی قرار می‌دهد.

هدف بزرگ سیاست خارجی ایران تسهیل شرایط برای گسترش ظرفیت‌های

فرهنگ فرارونده ایرانی در سطح منطقه است. هرچه فضای پیرامون ایران آرام تر و باثبات تر باشد، ظرفیت های فرهنگی ایران گسترش فزون تری می گیرد و به گونه ای مؤثرتر با فرهنگ و اجتماعات اطراف به گفتگو می پردازد. برای دولت ایرانی آرامش و همزیستی بیشتر مفیدتر است چراکه گسترش محتوای تاریخی جامعه ایرانی نیازمند محیطی امن و باثبات است. به بیان دیگر حس خرسندی و اعتماد محیط پیرامونی ایران، نیاز ذاتی ایران برای آزدسازی فرهنگ فرارونده ایرانی است. بنابراین هرچه ایران قوی تر و بانفوذتر باشد، نیاز آن کشور به کسب رضایت و اقناع همسایگان بیشتر می شود (Pengchuny, 2012). جلب اعتماد همسایگان ایران راهبرد اصلی سیاست مرجعیت است. جلب اعتماد آنها نیازمند اعتماددورزی به همسایگان و درک عمقی زبان، احساسات و گسترش روابط غیررسمی با آنها اعم از عوامل دولتی و غیردولتی است (Zenonas, 2004: 5). این روابط از رسمیت و بده - بستان های حسابگرایانه فراتر می رود و ابعادی در حوزه اخلاق و روحيات می یابد. این سیاست همان مشی امام خمینی در سیاست خارجی است که اخوت اسلامی نام می گیرد. سیاست اخوت مرزها را زایل نمی کند، اما آنها را کم رنگ می کند. مشی دولت ایرانی ایده اخوت در سیاست خارجی است و جمهوری اسلامی به لحاظ دکترینی و برحسب ایده های امام خمینی و مقام معظم رهبری، بیش از سایر دولت های ایرانی متعهد به این نظریه بوده است. در دکترین سیاست خارجی جمهوری اسلامی، دولت های اسلامی حتی دولت های غیرمنتخب، برادران جمهوری اسلامی نام می گیرند، اما زمانی که تقابل خصومت آمیز میان دولت های اسلامی با ملت های آنها شکل گیرد، الگوی مرجعیت، حمایت از ملت ها را توصیه می کند. جمهوری اسلامی از دولت بشار اسد حمایت می کند چون معتقد است جنگ داخلی سوریه جنگ ملت سوریه با دولت سوریه نیست، بلکه جنگ مزدوران خارجی با دولت سوریه است. بنابراین راهبرد ایران در سوریه گفتگوی سوری - سوری برای تعیین دولتی منتخب است. حمایت ایران از جنبش آزادی خواهانه بحرین و یمن نیز زمانی آشکار شد که دولت های بحرین و یمن با ملت خود به تخاصم پرداختند. بنابراین الگوی مرجعیت در سیاست خارجی ایران سیاست ضدهژمون گرایی یا ضدهژمونیسیم، تقابل با مداخلات خارجی، تعارض با اسرائیل، اخوت

با دولت‌های اسلامی و حمایت از ملت‌های تحت ستم را به اولویت‌های سیاست خارجی ایران تبدیل کرده است.

۶. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

یک دولت منطقه‌ای هر چقدر بیشتر توسعه یابد به همان اندازه بیشتر به روابط آرام و گسترده با همسایگان ضعیف‌تر از خود نیاز دارد. این نگاه به امپریالیسم و هژمون‌گرایی منجر نمی‌شود چرا که گسترش طلبی یک دولت هژمون‌گرای منطقه‌ای موجب فعال شدن پیوند میان همسایگان با قدرت‌های خارج از منطقه خواهد شد بنابراین هژمون‌گرایی منطقه‌ای عملاً به نفع همسایگان ضعیف و قدرت‌های فرامنطقه‌ای تمام می‌شود (به همین دلیل است که آمریکا سیاست‌های موشکی ایران را تهدیدی برای همسایگان ایران و کشورهای منطقه خاورمیانه جلوه می‌دهد). برحسب تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران و نیز مشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی، قدرت منطقه‌ای ایران در گرو رقابت منطقه‌ای با سایر قدرت‌های منطقه و حتی هژمون‌گرایی نیست. دولت ایرانی اصولاً قدرت چندانی برای نفوذ یک‌طرفه سیاسی، اقتصادی و نظامی ندارد. ماهیت دولت ایرانی در قدرت فرهنگی اوست که این کشور را به یک کشور مرجع در منطقه تبدیل می‌کند. قدرت ایران در منطقه زمانی شکوفا می‌شود که زیست همه ملت‌های منطقه انسانی شود. این رهیافت رهبران جمهوری اسلامی ایران است. اما این دیدگاه کارگزار محور با موانع ساختاری روبه‌رو است. سیاست مقابله با قدرت‌های فرامنطقه‌ای، افزایش توان دفاعی ایران، تعارض با اسرائیل و حمایت از ملت‌های تحت ستم منطقه، راهبردهای ایران برای آماده کردن محیط مساعد برای تحقق مرجعیت ایران در خاورمیانه است. راهبرد دکترینی جمهوری اسلامی در سطح منطقه‌ای زایل کردن اندیشه «ایران به مثابه یک تهدید» است. هم‌زمان راهبرد امنیتی و دفاعی ایران، تقویت توان موشکی ایران با هدف بازدارندگی قدرت‌های فرامنطقه‌ای از تهاجم به ایران است. دولت آمریکا افزایش توان موشکی ایران را تهدیدی برای کشورهای منطقه جلوه می‌دهد و سعی می‌کند کشورهای منطقه از ایران دچار هراس امنیتی شوند. هراس امنیتی کشورهای پیرامونی از ایران، زمینه را برای گسترش هژمونی آمریکا در خاورمیانه فراهم می‌کند و هم‌زمان هدف عالی سیاست خارجی ایران یعنی مرجعیت را به تأخیر می‌اندازد.

منابع و مآخذ

۱. امام خمینی (۱۳۵۹). صحیفه نور، جلد ۱۳، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲. سلیمی، حسین (۱۳۸۴). نظریه‌های گوناگون در مورد جهانی شدن، تهران، انتشارات سمت.
۳. سیوری، راجر (۱۳۷۲). *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
۴. شعبانی، رضا (۱۳۷۸). *مختصر تاریخ ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه*، تهران، چاپ سخن.
۵. طاهایی، سیدجواد و سیدرضا موسوی نیا (۱۳۹۲). «همسایگی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهش‌های اسلامی سیاست، سال اول، ش ۴.
۶. گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸). *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی.
۷. موسوی نیا، سیدرضا (۱۳۹۴). *ژنالیسم ایرانی*، تهران، نشر مخاطب.
8. Adebahr, Carnegie (2015). "Shaping EU-Iran Relations Beyond the Nuclear Deal",
See: carnegieeurope.eu/shaping-EU-Iran-relations-beyond-nuclear-deal-pub.
9. Anderson, Brian and Roymand Aron (1997). *The Secure of Political*, New York, Rowan and Littlefield Pub, Sonic.
10. Ansari, M.Ali (2011). *Politic of Modern Iran*, IV, Rutledge, London and Newyork.
11. Bary, Ton and Others, (2005), "A Global Good Neighbor Ethic for International Relations", Foreign Policy in Focus May.
12. Dalton, K, Lin (2010). "Good Neighbor or Bad Neighbor? Explaining China's Neighborhood Policies", Prepared for the 16th Annual North America Taiwan Sturdies Conference.
13. Ehteshami, Anoushiravan and Mansur Varasteh (2011). *Iran and the International Community*, Rutledge, London and Newyork.
14. Fidler, David. (1992). "Completion law and International Relations", *The International Law and Comparative Law Quarterly*. No. 3.
15. Hall, John and Ikenbery, (1989). *The State*, Milton Keyens: Open University Press.
16. Jackson, Stefen (2006). "China's Good Neighbor Policy: Relations with Vietnam

- and Indonesia in Comparative Context”, Presented to the International Studies Association Annual Meeting, Sandi ego, Panel WD20 Chines Foreign Policy.
17. Kazemi, Ali-Asgar (2005). “The Dilemma of Nation-Building and Formation in the Post-saddam Iraq”, *Journal of Law and Politics*, Vol. 1 No. 2.
 18. Little, Richard (2007). “A Theoretical Reassessment of the Balance of Power” in: www.allectademic.com, Edited in:2007.23.05.
 19. Peng Chuny, Chien (2010). *China’s Multilateral Cooperation in Asia and the Pacific, Institutionalizing Beijing’s Good Neighbor Policy*, London and N.K.: Rutledge.
 20. Roosevelt, F.D (2008). “Address Before the Pan American Union”, www.ibiblio.org.
 21. Wohlforth, William (1999). “The Stability of a Unipolar World”, *International Security*, Vol. 124, No. 1.
 22. Zenonas, Norkus (2004). “Max Weber on Nations and Nationalism: Political Economy before Political Sociology”, *Canadian Journal of Sociology*, Vol. 3.
 23. <http://carnegieendowment.org/2015/08/25/shaping-eu-iran-relations-beyond-nuclear-deal/ifbf/25/08/2015>.

Archive of SID